

بررسی "درختی که از اورفئوس می‌گوید" سروده‌ی دنیس لورتوف از منظر  
فلسفه‌ی طبیعت موریس مرلوپونتی  
بهاره اعرابی<sup>۱</sup>، نگار شریف<sup>۲</sup>

CLLS-2301-1152

چکیده

پژوهش حاضر به خوانشِ موردیِ شعر "درختی که از اورفئوس می‌گوید" سروده‌ی دنیس لورتوف، از شاعران پیشروی قرن بیست، در پرتو "پدیدارشناسی-بوم‌گرایی" می‌پردازد. این گرایش نسبتاً جدید حوزه‌ی نقد ادبی که محل تلاقی فلسفه و بوم‌شناسی است، با تشویق به بازنگری در باورهای سنتی فلسفه‌ی غرب درباره طبیعت، مسائل زیست‌محیطی را از منظر پدیدارشناسی بررسی می‌کند. با وجودی که توسعه‌ی صنعتی و رشد پرشتاب اقتصادی ایالات متحده‌ی آمریکا در اواسط قرن بیستم، مفهوم طبیعت را به حاشیه راند، اما آثار ادبی این دوره، آگاهانه یا ناآگاهانه، با این رویکرد به مخالفت برخاسته و بوم‌آگاهی و دغدغه‌های زیست‌محیطی را ترویج نموده‌اند. در اینجا شعر "درختی که از اورفئوس می‌گوید" (۱۹۶۸) از منظر پدیدارشناسی-بوم‌گرایی موریس مرلوپونتی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این مقاله با نقد انفصال‌دکاری سوژه از ابژه و تفکر انسان‌محور منتج از آن، به یکی از نظریات کلیدی فلسفه‌ی تجربه‌گرای مرلوپونتی با عنوان "کیاسم" یا همان مشارکت دوجانبه و بدنمند سوژه و ابژه در لحظه‌ی ادراک، تأسی کرده تا بوم‌آگاهی تنیده در این شعر را که برگرفته از درون‌پیوستگی متقابل و هم‌پیوندی بدنمند انسان و طبیعت و زیر سایه‌ی تحلیل‌های سیاسی و معنوی این اثر پنهان مانده، به منصفی ظهور برساند تا از این منظر بر ادراک کل‌نگر، غیرسلسله‌مراتبی، غیرتقلیل‌گرایانه و نهایتاً غیرانسان‌محور لورتوف-در تضاد با پارادایم تفکیک‌گرای قرن بیست-صحیح گذارد. این شعر که سرشار از ادراکات حسی است، با استفاده از تکنیک‌های متنی و ساختاری مؤثر در تقلیل انسان‌محوری، خواننده را به مطالعه‌ی پدیدارشناختی-بوم‌گرایانه‌ی خود ترغیب می‌نماید. این مطالعه با شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای، گفتمان جدیدی را در این شعر ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی-بوم‌گرایی، مرلوپونتی، کیاسم، ادراک بدنمند، برگشت‌پذیری گوشت

دوره بیست و یکم شماره ۲۲ بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌های خارجی، واحد تهران

مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، ایمیل: b2\_aarabi@yahoo.com

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌های خارجی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی،

تهران، ایران، (نویسنده مسئول)، ایمیل: negarsharif@yahoo.com

<https://orcid.org/0000-0001-9983-6737>



## مقدمه

توسعه‌ی صنعتی و رشد پرشتاب اقتصادی ایالات متحده‌ی آمریکا در دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد قرن بیست، طبیعت و ظرفیت محدود منابع آن را به نفع پیشرفت چندجانبه‌ی کشور نادیده گرفت. بدین ترتیب، انتظار می‌رود آثار ادبی نوشته‌شده در این بازه‌ی زمانی، آگاهانه یا ناآگاهانه، از این رویکرد حمایت کنند. لیکن در تضاد با پارادایم تفکیک‌گرای قرن بیست که فرهنگ را مقدم بر طبیعت می‌شمرد، درجاتی از بوم‌آگاهی در آثار اغلب ادیبان این دوره، به‌ویژه شاعران و نویسندگان پیشرو، از جمله دنیس لورتوف، مشهود است.

دنیس لورتوف<sup>۱</sup> (۱۹۲۳-۱۹۹۷) از شاعران سرشناس مکتب بلک مونتین<sup>۲</sup> است. هرچند این تعلق را انکار می‌کند. این شاعر پرکار انگلیسی-آمریکایی از نخستین بانوان شاعری است که توجه ویژه‌ای به انعکاس تجارب زن-محور در اشعار خویش داشت. "با این‌که اواخر دهه‌ی شصت، وقوع انقلابی مجازی در حیطه‌ی شعر زنان به بیان دغدغه‌ها، تجارب و صدای زنان در شعر آمریکا مشروعیت بخشید، اما اولین کتاب‌های شعر لورتوف که اواخر دهه‌ی پنجاه چاپ شده بود، این بی‌حرمتی به ساحت شعر مرد-محور را پیش‌تر پیش‌بینی کرده بود." (کیناهان ۱۴). این مدافع پرشور صلح و عدالت، با جهت‌گیری نسبت به رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی روز، مانند جنگ ویتنام و جنگ خلیج فارس، شعر و سیاست را به هم پیوند زد. آثار اولیه‌اش، بیشتر به ستایش از طبیعت پرداخت، اما آثار مؤخر وی، عمدتاً از نقطه‌نظر سیاسی و اجتماعی مورد توجه منتقدان قرار گرفته است. وی در پیش‌گفتار کتاب زندگی در اطراف ما: منتخبی از اشعار در باره طبیعت<sup>۳</sup> چنین می‌گوید:

در این چند دهه‌ی اخیر قرن بیست، بر تمامی انسان‌های متفکر آشکار شد که گرچه ما انسان‌ها خود بخشی از طبیعت هستیم، اما به‌عناوین مختلف، به عنصری مخرب در درون آن بدل گشته‌ایم و این "شبکه‌ی بزرگ" را احتمالاً به‌نحوی غیرقابل بازگشت می‌لرزانیم و خرد می‌کنیم. بنابراین، شاعر که طبق معمول-هر چند ممکن است به اجبار- شعرهایی در تجلیل می‌نویسد، این بار دیگر راهی جز سوگواری و ابراز خشم و وحشت ندارد. (Xi).

1. Denise Levertov

2. Black Mountain School

3. *The Life Around Us: Selected Poems on Nature*

به‌نظر می‌رسد در اشعار لورتوف، طبیعت و سیاست شانه‌به‌شانه‌ی هم گام برمی‌دارند و گاهی یکی به‌نفع دیگری صحنه را ترک می‌کند یا پشت دیگری پنهان می‌شود. وی سال ۱۹۷۰ ضمن سخنرانی در دانشگاه ماساچوست، تمام مشکلات روز جهان از جنگ ویتنام گرفته تا تخریب محیط زیست را به‌هم‌پیوسته و هم‌ریشه خواند و به‌گفته‌ی هنسن<sup>۱</sup>، سیطره‌ی جهان‌بینی دوگانه‌انگار را ریشه‌ی تمامی این مشکلات دانست. "تعجبی ندارد که لورتوف در سال ۱۹۷۰ به این نتیجه رسید، زیرا تمام اشعاری که طی سه دهه‌ی پیش از آن سروده بود، شهادی بر جهان‌بینی غیرسلسله‌مراتبی وی بودند؛ نگرشی که تمام عمر به آن وفادار بود و در اشعار مؤخرش پررنگ‌تر شد." (۳). کیناهان<sup>۲</sup> در کتاب خود با عنوان "شعرهای زنانه"<sup>۳</sup>، نگرش غیردوگانه‌انگار لورتوف را مرتبط با غریزه‌ی مادری و روح اشتراکی و جمعی زنانه‌ی وی دانست "لورتوف غریزه‌ی مادری را به‌شکل شیوه‌ای از اقتدار با تأکید بر نحوه‌ی سیال و تعاملی ارتباط میان خود و دیگری بروز می‌دهد." (۱۳۰).

لورتوف یکی از داستان‌های افسانه‌ای اساطیر یونان را به‌شکل شعری الهام‌بخش به‌نام "درختی که از ارفئوس می‌گوید"<sup>۴</sup> بازنویسی کرد که اولین بار در استونی بروک<sup>۵</sup> (۱۹۶۸) منتشر شد. از آنجا که این شعر تاکنون بیشتر براساس دیدگاه‌های اجتماعی، سیاسی و معنوی لورتوف بررسی شده؛ این پژوهش، رویکردی پدیدارشناسانه-بوم‌گرایانه<sup>۶</sup> را با تمرکز بر مفهوم "کیاسم"<sup>۷</sup> موریس مرلوپونتی انتخاب می‌کند تا بر بوم‌آگاهی تنیده در این اثر که ناشی از دیدگاه کل‌نگر و غیرسلسله‌مراتبی لورتوف است و به‌شکل تبدالی بدنمند و دوسویه میان انسان و طبیعت ترسیم شده، صحنه‌گذار. پژوهش حاضر با تأیید و تأسی به جهان‌بینی غیردوگانه‌انگار لورتوف که از نقطه‌نظر پدیدارشناسی مرلوپونتی قابل تأمل است، به جایگاه طبیعت در یکی از اشعار وی می‌پردازد. مرلوپونتی در نظریاتش ضمن نقد انفصال دکارتی سوژه‌ی عامل از ابژه‌ی معلول، به ماهیت تجربه‌ی به‌مثابه و واکنشی دوجانبه و بدنمند میان سوژه و ابژه پرداخته و

1. Katherine A. Hanson
2. Linda A. Kinnahan
3. *Poetics of the Feminine*
4. "A Tree Telling of Orpheus"
5. Stony Brook
6. Eco-phenomenology
7. Chiasm

برتری سوژدهی عامل را رد می‌کند. بنابراین، ترکیب رویکرد بوم‌گرایانه در تحلیل آثار ادبی با فلسفه پدیدارشناسانه مرلوپونتی می‌تواند نوری تازه بر اشعار لورتوف بتاباند.

### پیشینه‌ی تحقیق

با توجه به این‌که اواخر دهه‌ی شصت قرن بیست، جنگ ویتنام به اولویت اصلی دولت آمریکا بدل شد، بسیاری از شخصیت‌های ادبی این دوران، این جنگ را دست‌مایه‌ی خلق آثار ادبی خود قرار دادند. علاوه‌براین، بخش بزرگی از مطالعات نقد ادبی نوشته‌شده بر آثار این دوران، بر جنبه‌های سیاسی این آثار تمرکز داشته و زوایای دیگر آن را نادیده گرفته‌اند. شعر "درختی که از اورفئوس می‌گوید" که در خلال جنگ ویتنام سروده شده، از این قاعده مستثنی نیست. به‌عنوان مثال، رعنا جابر عبد<sup>۱</sup> در مقاله‌ی خود با عنوان "بازگویی شاعرانه‌ی اسطوره‌ی اورفیک: مطالعه‌ی سیاسی" درختی که از اورفئوس می‌گوید" سروده‌ی دنیس لورتوف"<sup>۲</sup>، "بیداری درختانی را که مسخ آواز اورفئوس شده‌اند، با بیداری انقلابی خودآگاهی که در بطن جنبش ضدفرهنگی دهه‌ی شصت قرار دارد،" (۱) همانند می‌کند. به اعتقاد نویسنده، جنگ ویتنام مانند موسیقی ارفیک، "درک و آگاهی سیاسی" را برای نسل جوان به ارمغان آورده است (۴). البته این تحلیل با توجه به فعالیت‌های سیاسی لورتوف در این جنگ، کاملاً طبیعی است. در این راستا، جالب است بدانیم که "در دهه‌ی شصت، در زمان جنگ ویتنام، [رابرت] دانکن<sup>۳</sup> به‌نحوی فزاینده منتقد تعاملات سیاسی لورتوف شد، به‌طوری‌که پس از بیست سال همدلی، دوستی آن‌ها بر سر این که "چگونه شعر می‌تواند و باید به سیاست بپردازد" پایان یافت." (هولنبرگ ۱۴۰).

علاوه‌بر بعد سیاسی، جنبه‌هایی دیگر از این اثر نیز گاهی مورد توجه منتقدان قرار گرفته است. هولنبرگ<sup>۴</sup> در کتاب *انقلاب یک شاعر: زندگی دنیس لورتوف*<sup>۵</sup>، با توجه به انقلاب درونی درخت راوی تحت‌تأثیر موسیقی اورفیک، بر مفهوم "دگرگونی" در این

1. Rana Jabir Obed

2. "A Poetic Re-Telling of the Orphic Myth: A Political Study of Denise Levertov's 'A Tree Telling of Orpheus'"

3. Robert Edward Duncan (1919–1988) was an American poet associated with the Black Mountain School of Poetry.

4. Donna Hollenberg

5. *A Poet's Revolution: The Life of Denise Levertov*

شعر تأکید می‌کند "از هم‌گسستن و ریشه‌کن شدن در زندگی، هرچند توأم با درد باشد، برای "شاعر در جهان" یعنی همان لورتوف، لازم بود. این دگرگونی برای انقلاب‌های بعدی که مبارزه و دگرگونی‌های معنوی این شاعر را در پی داشت، نیز ضروری بود." (۴)، در واقع این "دگرگونی" بود که از این بانوی شاعر، لورتوف ساخت.

استراگانکارز-ژورکا<sup>۱</sup> نیز به مفهوم مهجور طبیعت در اشعار لورتوف، از جمله شعر "درختی که از ارفئوس می‌گوید" پرداخت. با توجه به میراث حسیدی لورتوف، وی در مقاله‌ی خود "متن حسیدی طبیعت و موسیقی در بازآموزی الفبا نوشته‌ی لورتوف"<sup>۲</sup>، دغدغه‌ها و علاقه‌مندی این شاعر به طبیعت و موسیقی را مرتبط با میراث حسیدی او دانست.

در اینجا لازم است به فصل دوم کتاب نقد بوم‌گرایانه‌ی تخیل مدرنیستی: فارستر، وولف و آدن<sup>۳</sup>، با عنوان "کلیت پدیدارشناختی: ویرجینیا وولف"<sup>۴</sup> نوشته‌ی کلی سالتزباخ<sup>۵</sup> نیز اشاره نمود. این کتاب که خوانندگان را با شاخه‌های جدید نقد بوم‌گرا آشنا می‌کند، در فصل دوم به بررسی طبیعت در آثار وولف از منظر فلسفه‌ی پدیدارشناختی-بوم‌گرایانه‌ی مرلوپونتی می‌پردازد و نگرشی جدید به جهانی متشکل از انسان و غیرانسان ارائه می‌دهد. آنچه مقاله‌ی پیش‌رو در نظر دارد به بدنه‌ی پژوهشی موجود بیافزاید، مطالعه‌ی بوم‌شناختی "درختی که از ارفئوس می‌گوید" از منظر پدیدارشناسی است تا آگاهی از جهانی پدیدارشناختی، متشکل از انسان و غیرانسان را که زیر آوار رویدادهای سیاسی و اجتماعی روز مدفون مانده و گاهی به حاشیه رانده شده، به منصفی ظهور رساند.

## مبانی نظری

تغییر اقلیم یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی جهان امروز است. اغلب دانشمندان حوزه‌ی محیط زیست، انسان و مدرنیته را عامل تغییر اقلیم و بحران‌های فزاینده‌ی زیست‌محیطی مرتبط با آن می‌دانند؛ تا آنجا که دانشمندان زمین‌شناس، ثبت یک عصر جدید زمین‌شناسی را با عنوان آنتروپوسن<sup>۶</sup>-اوج تأثیر بشر بر زیست‌بوم‌ها و ساختار

1. Estra Gancarz-Jurek

2. "The Hasidic Context of Nature and Music in Denise Levertov's *Relearning the Alphabet*"

3. *Ecocriticism in the Modernist Imagination: Forster, Woolf, and Auden*

4. *The Phenomenological Whole: Virginia Woolf*

5. Kelly Elizabeth Sultzbach

6. Anthropocene

کره‌ی زمین-پیشنهاد داده‌اند. همگام با سایر علوم، علوم انسانی نیز از طریق کاهش عاملیت انسانی، درصدد حل این مشکل است. در بستر فلسفه، دوگانه‌انگاری دکارتی<sup>۱</sup> نفس/بدن، مقصر بحران زیست‌محیطی کنونی قلمداد شده، زیرا این دوگانه‌انگاری جوهری، دوگانه‌انگاری‌های ثانویه‌ای مانند فرهنگ/طبیعت را در خود جای داده است. بر اساس جهان‌بینی دوگانه‌انگار و گفتمان‌های اومانیستی مرتبط با آن، انسان به‌عنوان تنها موجود برخوردار از قوه‌ی تعقل، همواره بر حیوانات و گیاهان برتری داشته است. او نیز سرمست از این رجحان انتسابی، بهره‌کشی بی‌رویه از طبیعت را توجیه می‌کند و موجب بسیاری از بلایای آب‌وهوایی و اقلیمی شده است.

در طول تاریخ، صدهای مخالفی علیه دوگانه‌انگاری دکارتی به‌گوش رسیده که از این میان "پدیدارشناسی" از حوزه‌ی فلسفه برای این پژوهش انتخاب گردیده است. پدیدارشناسی-از مهم‌ترین جریان‌های فلسفی قرن بیستم میلادی- به‌گفته‌ی بنیانگذار آن، ادmond هوسرل<sup>۲</sup>، "بازگشت به خود چیزها" و تلاشی است برای آشکارکردن اشیا، آن‌طور که بر ما پدیدار می‌شوند. بنابراین، پدیدارشناسی با تأکیدی آشکار بر شهود، در برابر عقل‌گرایی دکارت و علم‌گرایی اثبات‌گرایان<sup>۳</sup> قدهلم می‌کند. در اینجا، از میان نظریه‌پردازان این مکتب فلسفی، موريس مرلوپونتی (۱۹۰۸-۱۹۶۱)، فیلسوف اگزیستانسیالیست و پدیدارشناس متأخر فرانسوی مورد توجه قرار گرفته است. با وجود این‌که بر اساس تعاریف مدرن، مرلوپونتی، فیلسوف محیط زیست محسوب نمی‌شود، اما وی به‌دلیل اقدام به‌واسازی دوگانه‌انگاری دکارتی و ارائه‌ی فلسفه‌ی "کیاسم"، کمک شایانی به مطالعات زیست‌محیطی کرده و از این‌رو یکی از چهره‌های تأثیرگذار در حوزه‌ی محیط زیست قلمداد می‌شود. وی که منتقد انفصال دکارتی ذهن عامل از بدن معلول یا سوژه از ابژه و تفکر انسان‌محور منتج از آن است، با جایگزینی مفهوم بدن-سوژه به‌جای دوگانه‌ی ذهن/بدن، به ماهیت تجربه به‌عنوان تعاملی بدنمند میان دریافت‌کننده و دریافت‌شده می‌پردازد. فلسفه‌ی تجربه‌گرای مرلوپونتی، با تأکید بر نقش "بدنمندی"<sup>۴</sup> در روند تجربه، ادراک را پیش‌نیاز تجربه و بدن را پیش‌نیاز ادراک جهان می‌داند، بنابراین، ادراک را خصوصیت ایجابی بدن و امری پیش‌آگاهانه تلقی

1. René Descartes: عصر روشنگری: فیلسوف فرانسوی (۱۶۵۰-۱۵۹۶)

2. Edmund Husserl

3. Positivism

4. Embodiment

می‌نماید. "هر یک از ما پیش از آن‌که آگاهی باشیم، بدنی هستیم که دنیا را در آغوش می‌کشد و برپا می‌کند." (مرلوپونتی *جهان ادراک* ۱۷). البته که در اینجا مقصود وجه عینی بدن نیست، بلکه ملاک، بدن زیسته است. وی در کتاب *پدیدارشناسی ادراک*<sup>۱</sup> (۱۹۴۵)، بدنمندی یا "گوشت"<sup>۲</sup> و در *پیدا و پنهان*<sup>۳</sup> (۱۹۶۸)، دریافت گسترده‌تری از مفهوم بدن یعنی "کیاسم" را مطرح کرد. کیاسم از یک واژه‌ی یونان باستان به معنی "مقاطع" مشتق شده و از نظر آناتومی، نقطه‌ای است که دو عصب یا دو ماهیچه یکدیگر را قطع می‌کنند. در حوزه‌ی "پدیدارشناسی-بوم‌گرایی"، کیاسم چیزی نیست جز امتداد بدن در جهان که امتداد هندسی نیست، بلکه ارتباطی زنده میان بدن زیسته‌ی انسان با طبیعت یا به عبارتی "مشارکت متقابل" بین گوشت خود و گوشت فراگیر جهان<sup>۴</sup> می‌باشد (آبرام ۸۱). کیاسم، مشارکت متقابل و بدنمند سوژه و ابژه، در لحظه‌ی ادراک است، "ما خود را در خود و در چیزها، در خود و در دیگری قرار می‌دهیم؛ در نقطه‌ای که با نوعی کیاسم، به دیگران و به جهان تبدیل می‌شویم." (مرلوپونتی *پیدا و پنهان* ۱۶۰). مرلوپونتی نشان می‌دهد که "رابطه‌ای ذاتی میان فکر و بدن و بین ما و دیگران وجود دارد. جهان، دیگران و بدن-سوژه در یک دیالکتیک مستمر از قصدیت<sup>۵</sup> میان جسمانی<sup>۶</sup> (لانگر ۱۱۶) درهم تنیده شده‌اند و متقابلاً به یکدیگر واکنش نشان می‌دهند. "کیاسم، برگشت‌پذیری<sup>۷</sup>، یعنی هر ادراکی با یک ادراک معکوس دوبرابر می‌شود؛ عملی با دو صورت. دیگر معلوم نیست چه کسی حرف می‌زند و چه کسی گوش می‌کند. گردش حرف زدن-گوش کردن، دیدن-دیده شدن، درک کردن-درک شدن." (مرلوپونتی *پیدا و پنهان* ۲۶۵). به عبارت ساده، وی معتقد است که گوشت انسان و گوشت جهان<sup>۶</sup> منفصل از هم نیستند؛ بلکه به شکل یک ماتریکس، عمیقاً درهم عجین شده و البته چپستی خود را حفظ کرده‌اند. "بدن من از همان گوشتی است که جهان را ساخته و جهان نیز در این گوشت سهیم است؛ دنیا آن را منعکس می‌کند، به آن دست‌درازی و آن نیز به دنیا دست‌درازی می‌کند." (مرلوپونتی، *پیدا و پنهان* ۲۴۹).

در این راستا، مرلوپونتی "نه تنها مفصل‌ترین نقد را بر هستی‌شناسی دوگانه‌انگار سنتی ارائه می‌دهد، بلکه به جای آن، یک هستی‌شناسی بسیار بدیع و غیردوگانه‌انگار

1. *The Phenomenology of Perception*
2. *Flesh*
3. *The Visible and the Invisible*
4. *Intentionality*
5. *Reversibility*
6. *The Flesh of the World*

پیشنهاد می‌دهد... طبق این نقد، وی توصیفی جایگزین، فرارشته‌ای، غیرتقلیل‌گرایانه و غیرانسان‌محور از حیوانات و به‌طور کلی طبیعت عرضه می‌کند.<sup>۱</sup> (لانگر ۱۱۶): انسان و طبیعت نه منفصل بلکه متصل به هم هستند. زمانی‌که انسان خود را جزئی از طبیعت بداند نه مجزا از آن و بپذیرد که او و طبیعت هر دو با هم در یک قایق نشسته‌اند، سرنوشت طبیعت را سرنوشت خود قلمداد می‌کند؛ زیرا "بحران بوم‌شناختی، نمایانگر انفصال بدنمند انسان از زمین است." (یونگ ۲۳۶). پدیدارشناسی قادر است در مردم بوم‌آگاهی ایجاد کند و از این منظر، طبیعت را از تخریب و استثمار انسان نجات دهد. از این‌رو، مطالعه‌ی دقیق پدیدارشناختی-بوم‌آگاهی آثار ادبی می‌تواند آگاهی خوانندگان را از طبیعتی که در آن غوطه‌ور هستند، افزایش دهد.

با این که شعر "درختی که از اورفئوس می‌گوید" در قرن عقل‌گرا و علم‌مدار بیستم میلادی نوشته شده، سرشار از شهود و ادراکات حسی است و پی‌درپی دوگانه‌ی انسان/طبیعت را به‌نفع کلیتی جامع درهم می‌شکند. بدین‌جهت، پدیدارشناسی-بوم‌گرایی مرلوپونتی برای مطالعه‌ی آن انتخاب شده است.

آنتروپومورفیسیم<sup>۱</sup> و کرومامورفیسیم<sup>۲</sup> درهم‌تنیدگی بدنمند سوژه و ابژه در "درختی که از اورفئوس می‌گوید"، لورتوف با استفاده‌ی گسترده از صنایع "آنتروپومورفیسیم" و "کرومامورفیسیم"، مرز میان دوگانه‌ی انسان/طبیعت را کمرنگ می‌کند. آنتروپومورفیسیم یا به‌اصطلاح انسان‌انگاری-استعاره‌ای که ویژگی‌های عاطفی و رفتاری انسان را به اشیای بی‌جان، حیوانات یا سایر موجودات زنده نسبت می‌دهد-در بازنمایی طبیعت در ادبیات، نقش محوری ایفا کرده است. اگرچه برخی از پژوهشگران حوزه‌ی بوم‌شناسی معتقدند که استفاده از هر نوع ابزار قیاس انسان و طبیعت، جهان‌بینی انسان‌محور را تقویت و تثبیت می‌کند، یا به‌گفته‌ی مور<sup>۳</sup> چندین فیلسوف محیط زیست و نویسندگی طبیعت از جمله ای. جی. تنسلی<sup>۴</sup>، جورج سشنز<sup>۵</sup>، جان باروز<sup>۶</sup> و ادوارد ابی<sup>۷</sup>،

1. Anthropomorphism

2. Chremamorphism

3. Moore

4. A. G. Tansley

5. George Sessions

6. John Burroughs

7. Edward Abbey



عقیده دارند که هر تصویری از طبیعت که برگرفته از زبان انسان‌انگارایانه باشد، ذاتاً انسان‌محور و قانداً از نظر بلاغی بیهوده است.<sup>۱</sup> (۲۴)، برخی دیگر از منتقدان مانند دیوید آبرام<sup>۱</sup> (متولد ۱۹۵۷)، بوم‌شناس آمریکایی که فلسفه‌اش عمیقاً متأثر از آثار مرلوپونتی است، نظر دیگری دارند. آبرام با تأسی به مفهوم "کیاسم" مرلوپونتی - "تبادل میان من و جهان، میان بدن عارضی و بدن "عینی"، میان ادراک‌کننده و درک‌شده" (مرلوپونتی پیدا و پنهان ۲۱۵) - فلسفه‌ی مرلوپونتی را با جهان‌بینی فرهنگ‌های بومی و شفاهی که با شخصیت‌بخشی<sup>۲</sup> کل طبیعت، به محیط زیست احترام می‌گذارند، ارتباط می‌دهد. آبرام با تأکید بر نقش آنتروپومورفیسم و شخصیت‌بخشی در حفاظت از محیط زیست، می‌گوید "اگر من محیط اطرافم را حس‌دار [جاندار]، ملتفت و مراقب ببینم، مدام باید مراقب باشم که اعمالم آگاهانه و محترمانه باشد؛ حتی زمانی که دور از انسان‌های دیگر هستم، مبادا که آن ملتفت مراقب را بیازارم." (۶۹). اگر انسان، طبیعت را مانند انسانی هوشمند، برخوردار از قوه‌ی تعقل ببیند، دیگر چاره‌ای جز احترام به آن ندارد. آنتروپومورفیسم، دوگانه‌ی دکارتی فرهنگ/طبیعت را به‌چالش کشیده و قدرت بی‌چون‌وچرای سوژه‌ی انسانی را بر طبیعت سلب می‌نماید.

برخلاف اغلب هنرمندان که به طبیعت می‌روند تا برای خلق آثار هنری الهام بگیرند، در "درختی از ارفئوس می‌گوید"، این طبیعت است که مسخ هنر انسان می‌شود. در این شعر با استفاده از آنتروپومورفیسم به درخت ناطق به‌عنوان راوی شعر، ویژگی‌ها و رفتارهای انسانی مانند سخن گفتن، گوش دادن، راه رفتن و رقصیدن نسبت داده شده است:

موسیقی به ما رسید.

ناشیانه،

درحالی‌که روی ریشه‌ها مان تلوتلو می‌خوریم،

و با برگ‌ها مان خش‌خش می‌کردیم،

در پاسخ،

حرکت کردیم، به دنبالش به راه افتادیم.

باقی درختان نیز که درخت راوی آن‌ها را "برادران من" می‌نامد، انسان‌نگاری شده

و قادرند گوش بسپارند، برقصند و درد را احساس نمایند:

1. David Abram

2. Personification

و به دنبال من دیگران: برادرانم  
که از سپیده دم فراموش شده بودند در جنگل،  
آن‌ها هم گوش سپرده بودند،  
و با درد، ریشه‌هایشان را بیرون می‌کشیدند.  
از لایه‌های هزارساله‌ی برگ‌های مرده،

شایان ذکر است که هرچه درختان بیشتر مسخ و مسحور موسیقی اورفیک می‌شوند، رفتار انسانی بیشتری از خود بروز داده و در واقع به لحظه‌ی کیاسم، لحظه‌ی تلاشی دوگانگی انسان/طبیعت نزدیکتر می‌شوند، "و در قلب چوبم / چقدر نزدیک بود که انسان یا خدا شوم."

از سوی دیگر، در فرایند کروماتوریسم-ابزاری ادبی که انسان را با اشیا مقایسه و همانند می‌کند-به اورفئوس که گفته می‌شود انسان یا نیمه‌خداست، ویژگی‌های طبیعت نسبت داده شده است. وقتی درخت راوی اولین بار اورفئوس را می‌بیند، ظاهرش را به درخت: بدن او را به "تنه‌ی" درخت، بازوهایش را به شاخه‌های درخت، انگشتانش را به "پنج ریزشاخه‌ی بی برگ"، موهای او را به "علوفه‌ی قهوه‌ای یا طلایی" و صورتش را به گل تشبیه می‌کند.

او یک مرد بود، این‌طور به نظر می‌رسید: دو ساقه‌ی متحرک، تنه‌ی کوتاه، دو شاخه‌ی بازو، منعطف، هر کدام دارای پنج ریزشاخه‌ی بی‌برگ در انتها، سر، که با علوفه‌ی قهوه‌ای یا طلایی پوشانده شده بود، چهره‌ای داشت نه مثل صورت منقاردار یک پرنده، بلکه بیشتر به گل شباهت داشت.

همچنین درخت ناطق، در انتهای داستان با اشاره به سرنوشت غم‌انگیز اورفئوس-که توسط زنان تراکیه کشته و قطعه‌قطعه شد-بدن تکه‌تکه‌شده‌ی اورفئوس را به درختی که برای سوزاندن قطع شده، مانند می‌کند، "گویند او را به زمین انداختند / و اندامش را برای هیزم بردند."

در اینجا شایان ذکر است که مزین کردن غیرانسان به قدرت کلام برای احراز نقش راوی، انحرافی بنیادی از اعتقادی عمیق به برتری بلامنازع انسان در سلسله‌مراتب انسان/طبیعت است. در این داستان، درخت به شکل راوی اول‌شخص، به خوانندگان

انسانی فرصتی می‌دهد تا با توانایی‌های حسی و شناختی دنیای غیرانسانی آشنا شوند، پس انسان را از مقام سروری بر طبیعت خلع کرده و او را به مهره‌ای در شبکه‌ی بزرگ جهان تبدیل نموده است. این تنها انسان نیست که طبیعت را تفسیر و مطالعه می‌کند، بلکه نیروهای غیرانسانی نیز به همان اندازه قادر به تفسیر انسان هستند.

در نتیجه، با نسبت‌دادن ویژگی‌های ارفئوس به درخت و ویژگی‌های درخت به ارفئوس، مرز میان ارفئوس و درخت متزلزل و جهان‌بینی دکارتی و دوگانه‌ی فرهنگ/طبیعت در یک جهان‌بینی کل‌نگر و غیرسلسله‌مراتبی، نوب می‌شود. ارفئوس و طبیعت اطراف در "کیاسم" مرلوپونتی با یکدیگر درهم تنیده می‌شوند و ملغمه‌ای بدنمند از ارفئوس و طبیعت به‌سطح می‌آید. شایان ذکر است که این ملغمه، به‌دنبال یکسان‌سازی انسان و طبیعت نیست؛ درعین‌عین شدن، سوژه و ابژه همچنان چپستی خویش را حفظ می‌کنند و در واقع در فلسفه‌ی مرلوپونتی تفاوت‌ها، محترم هستند.

### ماهیت تجلی‌بخش موسیقی: درهم‌شکستن تقابل‌ها

آریان میلدنبرگ<sup>۱</sup> در کتاب مدرنیسم و پدیدارشناسی: ادبیات، فلسفه، هنر<sup>۲</sup>، اپیفانی<sup>۳</sup> مدرنیستی-لحظه‌ای مشتمل بر تجربه‌ی نابِ درک ناگهانی هستی-را با تقلیل<sup>۴</sup> پدیدارشناختی، یعنی "در پراتز گذاشتن"<sup>۵</sup> یا "اپوخه"<sup>۶</sup> همانند می‌کند و معتقد است که تقلیل پدیدارشناختی و اپیفانی اشتراکات زیادی دارند، از جمله، هر دو جهان را عاری از تعصبات و پیش‌فرض‌ها می‌نمایند تا از این منظر شگفتی آن را احیا کنند:

با ردّ تفکیک سنتی ذهن/جهان که پیرو دوگانگی دکارتی است و عقاید مدرنیستی موجود که متأسی از تضاد ذهن/جهان است، لحظه‌ی اپیفانی که تغییر آنی نگرش است، جهان واقعی را رد نمی‌کند؛ بلکه گشودگی به جهان را احیا و درهم‌بودگی پیشانظری سوژه و جهان را تأیید می‌نماید (۳۰).

در لحظه‌ی اپیفانی، انسان درکی ناگهانی را تجربه می‌کند، ذهن محاسبه‌گرش از کار می‌افتد، حس‌هایش قوی و رابطه‌ی متقابل بدنش با گوشت جهان آشکار می‌شود.

1. Ariane Mildeberg
2. *Modernism and Phenomenology: Literature, Philosophy, Art*
3. Epiphany
4. Reduction
5. Bracketing
6. Epoché

در "درختی که از اورفئوس می‌گوید"، اپیفانی زمانی رخ می‌دهد که اورفئوس، شاعر و موسیقی‌دان بی‌بدیل دوران‌ها، چنان زیبا می‌نوازد که طبیعت مسحور هنر او می‌شود. موسیقی اورفیک با ماهیت تجلی‌بخش خود بر تمام اجزای طبیعت اطراف تأثیر می‌گذارد، "موسیقی! هیچ شاخه‌ای بر من نبود/ که از ترس و شادی نلرزد." طبیعت حالتی پیش‌زبانی و ازلی را تجربه می‌کرد که مرلوپونتی در مقاله‌ی خود "زبان غیرمستقیم و صداهای سکوت" (۱۹۵۲) از آن با عنوان "سکوت" یاد می‌کند. زمانی که درخت می‌گوید "و در قلب چوبم/ (چقدر نزدیک بود که انسان یا خدا شوم) / نوعی سکوت بود." در این لحظه، پارادایم تفکیک‌کننده از بین می‌رود و تقابل‌های دوگانه به شکل پادآمیزه 'با یکدیگر آشتی می‌کنند، "انگار چنگ او (حالا نامش را می‌دانم)/ هم یخ بود و هم آتش"، یا "موسیقی! هیچ شاخه‌ای بر من نبود که / از شادی و ترس نلرزد" و یا:

چیزی

(شعر از گامی موسیقایی پایین آمد، چون جویباری روی سنگ‌ها)

که به شمع سرما می‌داد

در میان سوختن...

این نیروی دگرگون‌کننده‌ی موسیقی است که تقابل‌های دوگانه را فرو می‌ریزد "... زمانی که که خود دکارتی سرنگون شده، هویتی جایگزین پدیدار می‌شود. چنین حالتی از دگرگونی، ... اغلب در بسترهایی به‌وقوع می‌پیوندد که موسیقی نقشی اساسی ایفا می‌کند." (جانسون<sup>۱</sup>).

شایان ذکر است گرچه مرلوپونتی تأکید ویژه‌ای بر نقاشی داشت، اما تعاملش با دنیای موسیقی نیز قابل‌تأمل است. موسیقی برای مرلوپونتی کلیت است، "ملودی یک مجموعه نِت نیست، زیرا هر نِت زمانی به حساب می‌آید که در یک کل حضور دارد." (مرلوپونتی حس و عدم حس ۵۰). به‌گفته‌ی تد تودوین<sup>۲</sup> در پدیدارشناسی طبیعت مرلوپونتی<sup>۳</sup> اغراق نیست که بگوییم برای مرلوپونتی "طبیعت موسیقایی است. به‌همین دلیل او می‌تواند جنبه‌های ساختاری جهان را با یک سمفونی مقایسه کند." (۲۳). مرلوپونتی ماهیت کل‌نگر موسیقی را به‌عنوان آداب تشبیه در قیاس استعاره‌ی موسیقی و ساختار کل‌نگر دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، معرفی می‌کند.

1. Oxymoron: آرایه‌ای ادبی که از در کنار هم قراردادن دو مفهوم متضاد به‌دست می‌آید.

2. Ted Toadvine

3. Merleau Ponty's *Phenomenology of Nature*

هنگام نواختن موسیقی، در حالتی از ایفانی، گذشته، حال و آینده در یکدیگر ادغام می‌شوند "اما نغمه و ملودی بر این مفهوم زمان تأیید می‌کنند. لحظه آغاز ملودی، آخرین نُت در همان لحظه وجود دارد، به شیوه‌ی خود ... این‌گونه است که در ساخت موجود زنده، این وقایع حادث می‌شود." (مرلوپونتی، یادداشت‌ها ۱۷۴). با جادوی شعر و آواز اورفئوس و مهارت او در غنایش، زمان متوقف، طبیعت در بی‌زمانی شناور می‌شود؛ موسیقی ارفیک، درخت راوی را به ازلیت، زمانی که دانه‌ای بیش نبود و به ابدیت، زمانی که که به زغال‌سنگ تبدیل می‌شود، می‌برد:

گویی چنگ او (حالا نامش را می‌دانم)

هم یخ بود و هم آتش، و تارهایش شعله می‌کشید

تا تاج سر من

دوباره بذر بودم

من در باتلاق سرخس بودم.

من زغال‌سنگ بودم.

تا زمانی‌که موسیقی ارفیک برپاست، گذشته و آینده در لحظه‌ی حال حل شده است. به محض قطع موسیقی، داستان درباره روایت خاطره به ساختار زمانی خطی خود بازمی‌گردد:

سحرگاه او رفته بود.

از آن زمان تاکنون ما اینجا ایستاده‌ایم،

در زندگی جدیدمان.

ما منتظر بوده‌ایم.

او باز نمی‌گردد.

به علاوه، شایان ذکر است که از ابتدای این شعر، یعنی درست از زمانی که موسیقی ارفیک به درختان می‌رسد، دو حس سامعه و بساواپی درهم می‌آمیزند و حس آمیزی<sup>۱</sup> ایجاد می‌کنند. با شنیدن ساز و آواز اورفئوس، متناوباً صحبت از گرما و سرماست، از یخ و آتش "او آتش می‌خواند/ که درختان می‌ترسیدند و من، یک درخت، در شعله‌هایش به وجد می‌آمدم"، یا "گویی چنگ او (حالا نامش را می‌دانم) / هم یخ بود و هم آتش، و تارهایش شعله می‌کشید" و یا:

1. Synesthesia: آمیختن دو یا چند حواس پنجگانه (بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و لامسه) در کلام

ریزموج نزدیک‌تر شد- و سپس  
ریزشاخه‌هایم شروع به مورمور کردند، تقریباً  
انگار  
زیرشان آتش روشن کرده باشند، خیلی نزدیک و سرشاخه‌هایشان  
خشک و مچاله می‌شد.

در اینجا فرایند درک موسیقی نه تنها قوه شنوایی، بلکه قوه بساوایی را نیز تحریک می‌کند. موریس مرلوپونتی این تجربه‌ی حسی متقابل یا درهم‌تنیدگی حواس را "ادراک آمودال"<sup>۱</sup> نامید. به عقیده‌ی او، حس‌آمیزی، تجربه‌ای پیش‌آگاهانه و پیش‌زبانی است و این زبان است که حس‌ها را از هم تفکیک و در حوزه‌های حسی متمایز، سازمان‌دهی نموده است. به این دلیل، حس‌آمیزی که به‌ندرت در بزرگسالی اتفاق می‌افتد، مکانیسم ادراک نوزاد یا کودک خردسال را تشکیل می‌دهد، "کودک کثرت حواس ندارد." (باهلر ۲۱۳). به گفته‌ی مرلوپونتی "ادراک حس‌آمیزی شده، قاعده و قانون است و ما صرفاً به این دلیل از این نکته مهم غافلیم که علم، مرکز ثقل تجربه را جابه‌جا کرده؛ به نحوی که یاد نگرفته‌ایم چگونه ببینیم، بشنویم و به‌طور کلی احساس کنیم تا از ساختار بدن و جهان آن‌گونه استنتاج کنیم که فیزیک‌دانان می‌بینند، می‌شنوند و احساس می‌کنند." (مرلوپونتی *پدیدارشناسی ادراک* ۲۶۶). برخلاف اغلب فلاسفه که حس بینایی را در اولویت قرار می‌دهند، مرلوپونتی بر این بینایی‌محوری فائق آمده و بر تمامی حواس و رابطه‌ی میان آن‌ها تأکید می‌کند؛ "انسان سختی و شکنندگی شیشه را می‌بیند و وقتی با صدای جرنگ می‌شکند، این صدا توسط شیشه‌ی قابل مشاهده منتقل می‌شود. انسان خاصیت ارتجاعی فولاد، نرمی فولاد گداخته، سختی تیغه و نرمی تراشه را می‌بیند. فرم اجسام، شکل هندسی آن‌ها نیست؛ در رابطه‌ای معین با ماهیت خاص آن‌ها قرار دارد و برای تمام حواس دیگر ما از جمله بینایی، جذاب است." (مرلوپونتی *پدیدارشناسی ادراک* ۲۶۶-۲۶۷). در واقع، مجموعه‌ی دریافته‌های محیطی توسط حواس است که به افراد امکان درک پیدا و پنهان جهان را می‌دهد. در این شعر، لورتوف با حس‌آمیزی ممتد شنوایی و لامسه، خواننده را به دنیای آغازین می‌برد که در آن به جای تفکیک، ملغمه‌ای از حس‌ها حاکم است.

علاوه‌براین، در این شعر بارها از واژگان نام‌آوا-واژگانی که با تقلید از صداهای

۱. Amodal: ادراک کل ساختار فیزیکی وقتی تنها قسمتی از آن بر حسگرها تأثیر گذاشته است.

2. onomatopoeia

موجود در طبیعت ساخته شده‌اند-استفاده شده، واژگانی مانند *tingle, ripple, sweep*. نام‌آواها نیز بر فوریت و بی‌فاصلگی ادراک و بدنمندی تجربه و تبادل تنانه‌ی انسان و طبیعت صحنه می‌گذارند. به عقیده‌ی مرلوپونتی، اینها واژگانی هستند که "با بیشترین میزان انرژی رو به دنیا باز هستند، زیرا آن‌ها زندگی کل را دقیق‌تر منتقل می‌کنند." و از "قدرت دلالت بی‌واسطه یا مستقیم برخوردارند." (پیدا و پنهان XXIII). همان‌طور که دیوید آبرام در *طلسم حسی* می‌گوید "اگر زبان پدیده‌ای صرفاً ذهنی نیست و فعالیت حسی و بدنی نیز هست که از تعامل و مشارکت بدنی ناشی می‌شود، بنابراین گفتمان ما قطعاً تحت تأثیر حرکات، صداها و ریتم‌های بسیاری به‌جز گونه‌ی منفرد انسانی است. در واقع، اگر زبان انسان از تعامل ادراکی بین بدن و جهان سرچشمه می‌گیرد؛ این زبان همان‌قدر که به ما تعلق دارد، به طبیعت نیز متعلق است." (۵۶).

اکنون صحبت از کلام شد، جالب است بدانیم که در این شعر تأکید بر موسیقی است نه کلام. گرچه ارفئوس می‌خواند و می‌نوازد، اما صحبتی از متن ترانه نیست. در اینجا حتی واژگان هم "روی شانه‌های او [ارفئوس] می‌پریدند و می‌رقصیدند." آن‌ها نیز مانند درختان، دیگر در بند مکان معلوم خود نیستند و ظاهراً هرچه بیشتر از زبان معیار و قوانین دستوری آن فاصله می‌گیرند. به اعتقاد دیوید آبرام، زبان عامل جدایی انسان از طبیعت است و هرچه انسان از قواعد فرمالیستی زبان معیار دورتر شود، به تجربه‌ی اصیل نزدیک‌تر می‌شود. حال که زبان دیگر نمی‌تواند بیانگر حقیقت باشد، "آنچه می‌بینیم تلاشی است برای ادراک حسی بی‌واسطه، فراتر رفتن از خود زبان برای تسخیر تجربه‌ی زمان حال." (میدلنبرگ ۳۳).

### "برگشت‌پذیری گوشت": تبادل بدنمند انسان و طبیعت

در فلسفه‌ی طبیعت مرلوپونتی، بدنمندی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مرلوپونتی با رد سوژه‌ی استعلایی، بدن-سوژه را مطرح می‌کند. این بدن است که سوژه را در معرض تجربه قرار می‌دهد. شایان ذکر است که در اینجا، بدن به استخوان و ماهیچه محدود نمی‌شود، بلکه منظور بدن زیسته<sup>۲</sup> است. بنابراین، هرچه یک اثر هنری متجسّم‌تر، بدنمندتر و پرایماژتر باشد، زیست‌محیطی‌تر تلقی می‌شود. "درختی که از ارفئوس می‌گوید" حاوی گستره‌ای از ایماژهای مختلف است تا نه تنها تجربه‌ای ملموس از یک

1. Body-subject

2. Lived body

داستان الهام‌بخش را به خوانندگان عرضه کند، بلکه بر برتری بدن در روند ادراک صحنه گذارد. این شعر سرشار از رقص و موسیقی است و بدیهی است که هم رقص و هم موسیقی عمیقاً بدنمند هستند. بدنمندی نقشی حیاتی در تجربه‌ی موسیقی-هم در تولید و هم درک آن-ایفا می‌کند، "تجسم نقشی تعیین‌کننده در ایجاد معانی موسیقایی ایفا می‌کند که در آغاز در تجربه‌ی ذهنی به شیوه‌ای پیش‌مفهومی و پیش‌گزاره‌ای حضور داشتند؛ در عین حال به محیط اجتماعی و طبیعی باز و با آن آگاه می‌شوند." (پلینسکی ۶). فرایند ادراک موسیقی نیز جریانی بدنمند، پیش‌مفهومی و پیش‌منطقی است. به‌نظر مرلوپونتی، فرایند ادراک موسیقی از سه مرحله تشکیل می‌شود که نقش بدن در آن‌ها مشهود است:

به همین ترتیب، صدایی عینی بیرون از بدن من در ادوات موسیقی طنین‌انداز است؛ صدایی جوّی بین شیء و بدن من در جریان است، صدایی درون من را به‌لرزه درمی‌آورد "انگار فلوت یا ساعت شده‌ام". سرانجام، مرحله‌ی آخر که عنصر آکوستیک ناپدید و تبدیل به تجربه‌ای بسیار دقیق از تغییری می‌شود که در تمام بدن من نفوذ می‌کند ... صدا و رنگ در بدن من دریافت و محدودکردن تجربه‌ی من تنها به یک بخش حسّی، بسیار دشوار می‌گردد: این تجربه خودبه‌خود به سمت بقیه سرریز می‌شود. (مرلوپونتی پدیدارشناسی ادراک ۲۶۴).

درحالی که اورفئوس چنگ می‌نواخت و آواز می‌خواند، موسیقی واکنشی بدن را در میان درختان در پی داشت. در اینجا نه‌تنها طبیعت، که حتّی واژگان جان‌بخشی شده نیز با موسیقی ارفیک "روی شانه‌های او [اورفئوس] می‌پریدند و می‌رقصیدند." چارلز اولسون<sup>۱</sup> (۱۹۷۰-۱۹۹۰)، شاعر پست‌مدرن قرن بیستم، در رساله‌ی خود "شعر پروژکتیو"<sup>۲</sup> رابطه‌ی انسان، طبیعت و زبان را مورد توجه قرار داد. به گفته‌ی اولسون-که نظریاتش نزدیک به فلسفه‌ی مرلوپونتی‌ست-انرژی شاعر از طریق کلمات شعر به بدن خواننده منتقل می‌شود. همان‌طور که درخت می‌گوید "کلماتی که او به‌زبان آورد/ به ما آموخت که بپریم و به درون و بیرون بیچیم / به دور یکدیگر..."<sup>۳</sup>

نه‌تنها قلمرو ملموس علوم، بلکه حوزه‌ی انتزاعی فلسفه نیز بر ماهیت حرکتی جهان تأکید دارد. در پدیدارشناسی از حرکت به‌عنوان راه اصلی شناخت جهان یاد می‌شود.

1. Charles Olson
2. Projective Verse



حرکت و ادراک به‌نحوی جدایی‌ناپذیری با یکدیگر در ارتباط هستند. یعنی هر ادراک، متضمن نوعی حرکت بدنی متمایز و هر حرکت بدنی، مستلزم شیوه‌ای متمایز برای درک جهان است. از نظر مرلوپونتی نه‌تنها لامسه، بلکه حواس بینایی، چشایی، بویایی و شنوایی نیز مستلزم حرکت بدنمند هستند. به‌عنوان مثال، این‌که به عقیده وی برای دیدن نیز باید نگاه کرد، یعنی بدن همراه با نقش ادراک‌کنندگی، نقش حرکتی را نیز برعهده دارد. "درختی که از ارفئوس می‌گوید" مملو از ایماژهای حرکتی یا همان کینستژیا<sup>۱</sup> از قبیل "پریدن و رقصیدن"، "دریدن"، "کشیدن"، "غلتیدن"، "شکستن" و ... می‌باشد. وقتی موسیقی از فاصله‌ای دور به‌گوش می‌رسد، حرکت تنها به‌صورت "ریزموج" است، "ریزموج نزدیک‌تر شد- و سپس / ریزشاخه‌هایم شروع به مورمور کردند." سپس ریزموج به موج تبدیل می‌شود:

اما اکنون دیگر ریزموج نبود (او [ارفئوس])

نزدیک شده بود و

زیر اولین سایه‌ی من ایستاده بود (موجی بود که مرا

غسل داد

انگار باران

از پایین بلند شده و به اطرافم رسیده باشد

به‌جای این‌که از بالا ببارد.

رقص نیز که به‌عنوان یکی از اصیل‌ترین اشکال حرکت شناخته می‌شود، بر کل این شعر حاکم است. نه‌تنها گل و سنگ و درخت، "تمام روز به‌دنبالش راه می‌رفتیم، به بالا و پایین تپه، ما رقصیدن را یاد گرفتیم." که کلمات هم با موسیقی ارفئوس می‌رقصیدند. فرهنگ‌های بومی که به‌دلیل جهان‌بینی کلی‌نگرشان با طبیعت اطراف در صلح هستند، بر این فعالیت بدنمند تأکید ویژه‌ای دارند، "اجرای مراسم آیینی، مراسم آغازین، آوازهای سالانه و رقص‌های شکار و برداشت محصول-همه روش‌هایی هستند که بومیان از طریق آن‌ها با ریتم‌های جهان فراتر از انسان، به‌طور فعال سروکار پیدا می‌کنند، بنابراین، ریتم‌های خود را در دنیای وسیع اطراف جامی‌اندازند." (آبرام ۱۱۴). در این راستا، در یونان باستان نیز-که داستان این شعر برگرفته از آن دوران است-رقص جزو لاینفک زندگی روزمره‌ی مردم بود و در تمامی عرصه‌ها حضوری چشمگیر داشت:

۱. kinesthesia: ایماژ حرکتی ابزاری است که برای توصیف تجربه‌ی حسی حرکت به‌کار می‌رود.

از جشنواره‌ها، آیین‌های مذهبی، تئاتر، سرگرمی، ورزش تا آموزش نظامی. هنگامی که اورفئوس چنگ خود را می‌نواخت، طبیعت، بدنش را هماهنگ با آن حرکت می‌داد. بنابراین، سوژه و ابژه با هم درمی‌آمیزند تا کیاسم را ظاهر کنند "در رقص، سوژه و دنیای او دیگر در تقابل نیستند، دیگر هیچ‌کدام در برابر پس‌زمینه‌ی دیگری به تضاد بر نمی‌خیزد." (مرلوپونتی *پدیدارشناسی ادراک* ۳۳۵). در رقص، رقصنده مانند یک صوفی یا مراقبه‌گر، با حضور کامل در بدن خویش، در جهان اطراف حل می‌شود و "بودن-در-جهان" به ظهور می‌رسد. در این لحظه‌ی زیسته، بدن، ذهن و جهان با یکدیگر عمیقاً و به‌دور از هر دوگانگی، در ارتباط هستند. به این ترتیب، مفهوم پدیدارشناختی آگاهی پیش‌تفکری در رقص فی‌البداهه، متجلی می‌شود.

همان‌طور که ذهن فی‌نفسه با جسمی که بدون آن امکان وجود ندارد، در ارتباط است، به‌طریق مشابه بدن-سوژه نیز با جهانی که در آن موجودیت یافته به‌صورت بین‌تجسیدی در ارتباطی دوجانبه است. این رابطه‌ی مستقیم و دوسویه‌ی انسان و طبیعت، شمن‌ها را به ذهن متبادر می‌کند. شمن‌ها<sup>۱</sup> از قدرتی جادویی برخوردارند و می‌توانند با نیروی طبیعت ارتباط برقرار و از این رابطه برای رفع مشکلات قبیله‌شان استفاده کنند. رکن اساسی شمنیسم، تعامل با طبیعت و هماهنگی با کل است. قبایل بومی آمریکا، گیاهان و حیوانات را موجوداتی مستقل می‌دانند. در طبیعت همه‌چیز دارای روح و آگاهی است: از حیوانات گرفته تا کوه‌ها. اورفئوس نیز با قدرت جادویی موسیقی‌اش تضاد دوگانه‌ی انسان و طبیعت را آشتی می‌دهد؛ با طبیعت تعاملی دوجانبه برقرار و خود را در آن حل می‌کند. از این نظر، می‌توان او را یک شمن-که تجلی کیاسم مرلوپونتی است-انگاشت. اورفئوس درختان تماشاگر را به‌وجود می‌آورد و به واکنش وامی‌دارد و خود نیز از واکنش آن‌ها به‌گریه می‌افتد "خواننده / می‌خندید تا ما را دید و به‌گریه افتاد؛ او بسیار خوشحال بود."، رابطه‌ش با طبیعت مانند یک شمن رابطه‌ای دوسویه: رابطه‌ای متقابل میان ادراک‌کننده و ادراک‌شونده، است. مثال معروف مرلوپونتی از تماس میان دو دست در *پدیدارشناسی ادراک* به درک مفهوم "برگشت‌پذیری گوشت" کمک شایانی می‌کند "زمانی که دست راستم را با دست چپم لمس می‌کنم، دست راستم، مانند یک شیء، دارای خاصیت عجیبی است که می‌تواند حس کند. زمانی که دو دستم را به‌هم می‌فشرم، ... شبکه‌های مبهمی شکل می‌گیرد که در آن هر دو دستم به‌نحوی متناوب،

1. Shaman

هم نقش لمس‌کننده و هم نقش لمس‌شده را ایفا می‌کند." (۱۰۶). دیوید آبرام که تجربه‌ی زندگی در قبایل بومی را داشت، در کتابش با عنوان *طلسم حسی*، به مبحث ادراک متقابل و "برگشت‌پذیری گوشت" مرلوپونتی پرداخت و آن را در عالم طبیعت برای خوانندگان ملموس‌تر ساخت، "با لمس پوست سخت درخت، درعین حال، حس لامسه‌ی خود را تجربه می‌کنیم، ما نیز توسط درخت لمس می‌شویم... اشیا را فقط به این دلیل درک می‌کنیم که خود بخشی از دنیای معقولی هستیم که درک می‌کنیم! همچنین می‌توانیم بگوییم که اعضای بدن این جهان هستیم؛ گوشتی از گوشتش و این که این جهان، خود را از طریق ما درک می‌کند."

در آغاز شعر، درخت راوی عنوان می‌کند "من اولین نفری بودم که او [اورفئوس] را دیدم"، شاید حتی پیش از آن که اورفئوس او را دیده باشد. در اینجا دیگر انسان، نظاره‌گر صرف نیست؛ دیگر ابژه‌ی طبیعت، اسیر سیطره‌ی نگاه خیره‌ی سوژه‌ی انسانی نیست. اینجا تعاملی برقرار است که طبیعت و انسان هر دو در فرایند تولید تجربه شرکت می‌کنند. "سرّ مطلب این است که بدن من هم‌زمان هم می‌بیند و هم دیده می‌شود... بدنم خودش را درحال دیدن، می‌بیند؛ خودش را درحال لمس‌کردن، لمس می‌کند... بدن من خودی است که درگیر اشیا است." (مرلوپونتی "چشم و ذهن" ۱۶۳-۱۶۲). اورفئوس مانند یک شمن "واسطه‌ی میان جامعه‌ی انسانی و دنیای زیست‌محیطی بزرگتر است و بر این واقعیت صحه می‌گذارد که جریانی مغذی نه‌تنها از طبیعت به ساکنان انسانی، بلکه از جامعه‌ی انسانی به زمین محلی برقرار است." (آبرام ۱۵-۱۴).

### نتیجه‌گیری

این پژوهش، شعر "درختی که از اورفئوس می‌گوید" سروده‌ی دنیس لورتوف را از منظر پدیدارشناسی-بوم‌گرایی موریس مرلوپونتی با تمرکز بر کیاسم به‌عنوان پایه‌ی آگاهی پدیدارشناختی-بوم‌گرایانه مورد بررسی قرار داد تا بر بوم‌آگاهی این اثر که ریشه در جهان‌بینی غیردوگانه‌انگار لورتوف دارد و در تضاد با پارادایم تفکیک‌گرایی حاکم در قرن بیست می‌باشد، صحه گذارد. از آنجا که فلسفه‌ی تجربه‌گرایی مرلوپونتی بر ادراک و ملزومه‌ی آن یعنی تنانگی تأکید می‌نماید، این تحقیق با رد سوژه‌ی استعلایی به‌نفع بدن-سوژه از طریق بررسی گستره‌ای از ایماژهای ملموس و ادراکات حسی موجود بر توفّق بدن در روند ادراک، تأکید کرد. همچنین، با بررسی متنی صنایع ادبی به‌کاررفته در

این اثر مانند "آنتروپومورفیسم"، "کرم‌مورفیسم"، حس آمیزی و واژگان نام‌آوا، ضمن و اساسی دوگانه‌انگاری انسان/طبیعت، ادراک متقابل و درهم تنیدگی بدنمند، اورفئوس و طبیعت اطرافش را به منصه‌ی ظهور رساند تا فرضیات انسان درباره‌ی قدرت را باطل و او را تشویق به کسب آگاهی جدیدی از طبیعت نماید. این پژوهش ضمن تأکید بر فروریزی تقابل‌های دوگانه و تبلور کیاسم در لحظات اپوخره‌ی پدیدارشناسی با ایفانی، نقش موسیقی را در ایجاد این لحظات بررسی نمود. در آخر با تمرکز بر "برگشت‌پذیری گوشت" به تبادل دوسویه‌ی گوشت انسان یا همان بدن-سوژه با گوشت جهان یا همان بین‌البدانیت<sup>۱</sup> انسان و طبیعت پرداخت تا ضمن رد معلولیت و مفعولیت طبیعت، جایگاه جدید انسان را در این ماتریکس، از نو تعریف نماید.

## A Study of Levertov's "A Tree Telling of Orpheus" in the Light of Merleau-Ponty's Philosophy of Nature

Bahare Aarabi<sup>1</sup>, Negar Sharif<sup>2</sup>

### Abstract

**Introduction:** *The industrial development and rapid economic growth of the United States in the mid-twentieth century pushed the concept of nature to the margins. It is presumed that the literary pieces made during this period ignored nature to the advantage of the multilateral development of the country. However, some writers consciously or unconsciously opposed this mainstream and encouraged ecological awareness. This paper seeks to study Denise Levertov's "A Tree Telling of Orpheus"—published in 1968—in the light of eco-phenomenology to disclose Levertov's eco-consciousness embedded in her holistic and non-hierarchical attitude toward life, against her days' backdrop of the separation paradigm. Levertov's early works mainly celebrate nature, but her later works are primarily distinguished as social and political. This research focuses on Merleau-Ponty's concept of 'chiasm' to reveal the reciprocally embodied participation between Orpheus and his natural surroundings, hidden in a shadow cast by political and spiritual analyses of this text.*

**Background of Study:** *Levertov's poetry has been studied within the framework of various literary theories, mainly Marxism and feminism. The present study gains significance as it brings the interdisciplinary approach of eco-phenomenology to practical analysis of the human-nature relationship in "A Tree Telling of Orpheus." In the late 1960s, the Vietnam War became the US government's top priority; most literary figures of this era addressed this issue in their works.*

---

1. PhD Student, Department of English Language and Literature, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: :b2\_aarabi@yahoo.com  
2. Assistant Professor, Department of English Language and Literature, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author), Email: negarsharif@yahoo.com

Moreover, most of the critical studies have also focused on the political aspects of these pieces, ignoring their other elements. This poem, written in 1968—while the Vietnam War was still raging—has been no exception. In her paper "A Poetic Re-Telling of the Orphic Myth: A Political Study of Denise Levertov's 'A Tree Telling of Orpheus'," Rana Jabir Obed holds that like Orphic music, the Vietnam War brought "appreciation and political awareness" to the youth (Obed 4). Other aspects of this work have also been noticed by critics. In "The Hasidic Context of Nature and Music in Denise Levertov's Relearning the Alphabet," Estra Gancarz-Jurek stated that Levertov's concerns for the environment and music were derived from her Hasidic religion. What the present research intends to add to the existing corpus is to study the ecological aspect of this poetry from a different angle, 'eco-phenomenology', to disclose an awareness of a broader phenomenological world.

**Methodology:** *The present research, as a qualitative and a descriptive one, embarks on library work and context analysis. The Main theoretical premise of this study is the eco-phenomenological concept of 'chiasm' put forth by Maurice Merleau-Ponty (1908–1961). 'Eco-phenomenology,' as the point where philosophy and ecology meet, deals with environmental issues from a phenomenological viewpoint. Chiasm, "the reciprocal participation—between one's own flesh and the encompassing flesh of the world" (Abram 81), dismantles the Cartesian mind/body dualism and its subsequent nature/culture distinction to open the body to the world. Emphasizing the notion of 'embodiment,' this study discloses the chiasmatic moments when nature and culture are intertwined. Here, the emphasis is placed on the music's role in creating these holistic experiences.*

**Conclusion:** *This research rejected the transcendental subject in favor of the 'body-subject' by emphasizing the superiority of the body in the process of perception to reveal the mutually embodied participation between Orpheus and nature. Using literary devices like 'anthropomorphism,' 'chremamorphism,' 'syn-*

*esthesia,' and 'onomatopoeia,' the boundary between humans and nature was blurred. Thus, a Cartesian, culture-nature outlook faded into a holistic one, and a corporeally blurred amalgam of Orpheus and the surrounding nature rose to the surface. Here, the emphasis was placed on music's role in bringing these holistic experiences. It should be mentioned that the eco-phenomenological study of literary works can encourage a holistic attitude, preventing the destruction of the environment.*

**Keywords:** *eco-phenomenology, Merleau-Ponty, chiasm, embodied perception, the reversibility of the flesh*

## References

- Abram, David. *The Spell of the Sensuous: Reception and Language in a More-than-Human World*. Vintage Books, 1997.
- Bahler, Brock. "Merleau-Ponty on Children and Childhood." *Childhood and Philosophy*. vol. 11, no. 22, 2015, pp. 203-221.
- Gancarz-Jurek, Estera. "The Hasidic context of nature and music in Denise Levertov's Relearning the Alphabet." *Roczniki Humanistyczne*, vol. 63, no. 11, 2015, pp. 219-233, <http://dx.doi.org/10.18290/rh.2015.63.11-13>.
- Hanson, Katherine A. *Denise Levertov: Through an ecofeminist lens*. 2007. Marquette University, PhD Dissertation.
- Hollenberg, D. Krolik. *A Poet's Revolution: The Life of Denise Levertov*. University of California Press, 2013.
- Johnson, Marc J. *Disturbing Rhythms: James, Merleau-Ponty, Music and Self-Transportation*. 2013. University of Illinois, Master's Thesis. <http://hdl.handle.net/2142/44192>.
- Kallet, Marilyn. "Moistening Our Roots with Music: Creative Power in Denise Levertov's 'A Tree Telling of Orpheus'." *Twentieth Century Literature*, vol. 38, no. 3, 1992, pp. 305-323, <http://www.jstor.org/stable/441524>.
- Kinnahan, Linda, A. *Poetics of the Feminine: Authority and Literary Tradition in William Carlos Williams, Mina Loy*. Cambridge University Press, 1994.
- Langer, Monica. "Nietzsche, Heidegger, and Merleau-Ponty." *Eco-Phenomenology: Back to Earth Itself*, edited by Charles S. Brown and Ted Toadvine, State University of New York Press, 2013, pp. 74-103.
- Levertov, Denise. "A Tree Telling of Orpheus." *All Poetry*. 2004.
- Levertov, Denise. *The Life Around us. Selected Poems on Nature*. New Directions Publishing Cooperation, 1972.
- Merleau-Ponty, Maurice. "Eye and Mind." *The Primacy of Perception*:



*And Other Essays on Phenomenological Psychology, the Philosophy of Art, History and Politics*. Translated by Carleton Dallery, edited by James M. Eddie, Northwestern University Press, 1964, pp. 159-190.

- --. *Phenomenology of Perception*. Translated by Donald A. Landes, Routledge, 2011.
- --. *Nature: Course Notes from the Collège de France*. Translated by Robert Vallier, edited by James M. Eddie, Northwestern University Press, 2003.
- --. *The Visible and the Invisible*. Translated by Alphonso Lingis, Northwestern University Press, 1968.
- --. *The World of Perception*. Translated by Oliver Davis. Routledge, 2004.
- Mildenberg, Ariane. *Modernism and Phenomenology: Literature, Philosophy, Art*. Palgrave macmillan, 2017.
- Obed, Rana Jabir. "A Poetic Re-Telling of the Orphic Myth: A Political Study of Denise Levertov's 'A Tree Telling of Orpheus'." *The Journal of Social Sciences Research*. Special Issue. 1, 2019, pp. 79-83, [https://arpgweb.com/journal/journal/7/special\\_issue](https://arpgweb.com/journal/journal/7/special_issue).
- Pelinsk, Ramón. "Embodiment and Musical Experience." *Revista Transcultural de Música*, vol. 9, 2005.
- Sultzbach, Kelly. *Ecocriticism in the Modernist Imagination: Forster, Woolf, and Auden*. Cambridge University Press, 2016.
- Toadvine, Ted. *Merleau-Ponty's Philosophy of Nature (Studies in Phenomenology and Existential Philosophy)*. Northwestern University Press, 2009.
- Moore, Bryan L., *Ecology and Literature: Ecocentric Personification from Antiquity to the Twenty-first Century*. Palgrave macmillan, 2008.